



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۰۶	تاریخ	۱۴۰۴ / ۰۷ / ۱۴
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص					
عنوان ۲	زکات الأموال					
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال					
عنوان ۴	مسأله دوازدهم: نذر تصدق بر عین زکویه قبل از تکمیل سال (حول)					
عنوان ۵	بررسی اشکالات وارد بر نذر نتیجه					
عنوان ۶	بازخوانی ماهیت نذر: الزام الهی در برابر تملیک					

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

چکیده

این جلسه به بررسی ماهیت فقهی و حقوقی «نذر نتیجه» و پاسخ به اشکالات اساسی وارد بر آن می پردازد. اشکال محوری مطرح شده آن است که صیغه نذر نتیجه، مانند «لله علی کون هذا صدقة»، مستلزم «جعل واحد» برای «نسبت» (حکم) و «منسوب» (موضوع) است؛ یعنی گوینده می کوشد در یک آن، هم ماهیت یک چیز را - مثلاً صدقه بودن مال - ایجاد کند و هم تکلیف مرتبط با آن را بر خود واجب سازد، که امری محال تلقی می شود. معظّم له در پاسخ، دیدگاهی نو ارائه می دهند که ماهیت نذر را نه «تملیک» (واگذاری مالکیت به خداوند)، بلکه «الزام» می دانند. از آنجا که حق ذاتی الزام تنها از آن خداوند است، انسان نمی تواند مستقلاً بر خود تکلیفی را واجب کند. عبارت «لله علی» در حقیقت، استعانت از اذن الهی برای وضع یک تکلیف بر خویشتن است. ناذر با به کار بردن این صیغه، از جانب خداوند به خود اجازه ایجاد یک الزام را می دهد. بر این اساس، مشکل «جعل واحد» مرتفع می گردد. در اینجا تنها یک جعل صورت می گیرد و آن، ایجاد «مسبّب» - یعنی همان نتیجه وضعی، مانند صدقه شدن مال - است. صیغه نذر نیز «سبب» این جعل است و عبارت: «لله علی» شرط تحقق «سببیت» آن به شمار می رود. این تحلیل، صحت نذر نتیجه را هم در احکام تکلیفی و هم در احکام وضعی اثبات می کند.

بررسی اشکالات وارد بر نذر نتیجه

بحث در «نذر نتیجه» بود. در جلسه گذشته، به طرح اشکال مرحوم آیت الله خوئی بر نذر نتیجه پرداختیم و پاسخی بر آن عرضه داشتیم. حاصل آنکه، اشکال ایشان بر اصل صحت نذر نتیجه وارد نیست؛ زیرا این دیدگاه که نذر نتیجه به قبول و قبض نیاز دارد، در نفس خود، اصل نذر را صحیح می‌انگارد، منتها نفوذ آن را به تحقق دو شرط قبول و قبض متوقف می‌سازد.

اشکال دیگری از سوی مرحوم سید، صاحب «مستمسک»، مطرح شده است. اشکال ایشان، ایرادی دیگر و البته اساسی‌تر است. ایشان می‌فرمودند که این نذر نتیجه، منجر به آن می‌شود که «نسبت» و «منسوب»، با یک جعل واحد، جعل گردند.

مقصود از «نسبت و منسوب» چیست؟ عبارتی که نذر نتیجه با آن انشاء می‌شود، این است که ناذر بگوید: «لِلَّهِ عَلَيَّ كَوْنُ هَذَا الْمَالِ صَدَقَةً» یا «لِلَّهِ عَلَيَّ كَوْنُ هَذَا الْمَالِ لِلْمَسْجِدِ الْفُلَانِي». عبارت «كُونُهُ صَدَقَةً»، یک جمله ناقصه است. ما یک جمله تامه‌ای داریم که این جمله ناقصه، طرف آن جمله واقع می‌شود؛ یا به بیانی دیگر، نسبت تامه‌ای داریم که این جمله با نسبت ناقصش، طرف آن قرار می‌گیرد. آن نسبت تامه چیست؟ «لِلَّهِ عَلَيَّ». چه چیزی «لِلَّهِ عَلَيَّ» است؟ همان امر دارای نسبت ناقص، یعنی «كُونُهُ صَدَقَةً».

عزیزانی که در مباحث اصولی ما حضور داشتند، به یاد دارند که مدت‌ها مسأله اشکال خبر واحد را مطرح کردیم که ایراد آن این است که با جعل واحد، موضوع و حکم، هر دو، با هم جعل می‌شوند. شبیه همان اشکال در اینجا نیز پیش می‌آید؛ یعنی این ایراد که شما می‌خواهید در آن واحد، هم موضوع را جعل کنید و هم حکم را. آنگاه که می‌گویید «لِلَّهِ عَلَيَّ كَوْنُ هَذَا الْمَالِ صَدَقَةً»، این «كُونُ هَذَا الْمَالِ صَدَقَةً» قرار است جعل شود. منتها این عبارت اکنون موضوع است؛ موضوع چه قضیه‌ای؟ موضوع یک قضیه اصلیه، یعنی قضیه جعل نذری. این عبارت، موضوع قضیه «لِلَّهِ عَلَيَّ» است. این «لِلَّهِ عَلَيَّ» به وسیله نذر و توسط ناذر جعل می‌شود. آنچه ناذر جعل می‌کند، موضوع چیست؟ متعلق جعلش کدام است؟ متعلق آن، «كُونُ هَذَا الْمَالِ صَدَقَةً» است. در این حالت، این امر نیز خود نیازمند جعل است. بدین ترتیب، شما هم می‌خواهید «كُونُ هَذَا الْمَالِ صَدَقَةً» را جعل کنید و هم «لِلَّهِ عَلَيَّ» را. «كُونُ هَذَا الْمَالِ صَدَقَةً» موضوع است و «لِلَّهِ عَلَيَّ» حکمی است که در حال جعل آن هستید. اینجا نیز با جعل هم‌زمان حکم و موضوع مواجه می‌شویم؛ یا به تعبیر ایشان، با جعل منسوب و نسبت. منسوب چیست؟ «كُونُ هَذَا الْمَالِ صَدَقَةً». نسبت چیست؟ «لِلَّهِ عَلَيَّ».

ما در اینجا بر این فرمایش، اشکالی وارد نمی‌دانیم؛ بلکه تعلیقه‌ای بر آن داریم و معتقدیم که این مطلب باید قدری گشوده شود.

نخست باید دقت کنیم که جمله «لِلَّهِ عَلَيَّ كَوْنُ هَذَا الْمَالِ صَدَقَةً» یک جمله انشائی است. در این جمله انشائی چه داریم؟ ما یک نسبت تامه‌ای داریم که موضوعش، یک نسبت ناقص است. در جمل خبریه، چنین ترکیبی هیچ اشکالی ندارد؛ یعنی می‌توانیم یک نسبت تامه خبری داشته باشیم که طرفش یک نسبت ناقصه باشد. برای مثال، «أَخْبَرَنِي زَيْدٌ بِقِيَامِ عَمْرٍو أَوْ بِمَوْتِ عَمْرٍو» یا «أَخْبَرَكُ بِأَنْ زَيْدًا قَدْ مَاتَ». در اینجا «قیام زید» یک نسبت ناقصه است که در طرف یک نسبت تامه قرار گرفته و ایرادی بر آن مترتب نیست.

اما در انشائیات، انشاء وجود دارد و صرفاً اخبار نیست. در نسبت حکایت، اگر این حکایت، حکایتی باشد که طرفش حکایتی دیگر است، محذوری ایجاد نمی‌کند؛ ولی در نسبت انشائیه چطور؟

در این بحث، چند مثال زدیم که شاید مطلب را روشن‌تر کند. مثلاً فرض بفرمایید: «رَأَيْتُ مَنْ أَكْرَمْتَهُ». جمله «مَنْ أَكْرَمْتَهُ» یک جمله ناقصه است که طرف «رَأَيْتُ» قرار گرفته است. یا برای نمونه: «جاءَكَ ضاربٌ زيدٌ». در اینجا «ضاربٌ زيدٌ» یک نسبت ناقصه است که طرف «جاءَكَ» واقع شده که خود، یک نسبت تامه است.

چنانکه گفتیم، در اخباریات این مسأله، مشکلی ندارد؛ اما در انشائیات، در اینجا که ناذر می‌خواهد انشائی صورت دهد، وقتی می‌گوید: «لِلَّهِ عَلَيَّ كَوْنُ هَذَا صَدَقَةً»، آیا قبل از این انشاء، «كُونُ هَذَا صَدَقَةً» وجود دارد یا خیر؟ بدیهی است که پیش از انشاء «لِلَّهِ عَلَيَّ»، این «كُونُ هَذَا صَدَقَةً» تحقق خارجی نیافته است. او می‌خواهد با همین «لِلَّهِ عَلَيَّ»، هم بگوید «برای خدا بر من است» و هم بگوید «این مال، صدقه است». «برای خداست بر من که این صدقه باشد»؛ چنین انشائی مشکل‌آفرین است.

بازخوانی ماهیت نذر: الزام الهی در برابر تملیک

عرض ما این است که ابتدا باید ببینیم نذر یعنی چه. نذر مانند «لِلَّهِ عَلَيَّ أَنْ أَكْرِمَ زَيْدًا» است. این «لِلَّهِ عَلَيَّ» به چه معناست؟ مرحوم حکیم می‌فرمایند این «لِلَّهِ عَلَيَّ» تملیک است. مرحوم آقای خوئی نیز تقریباً همین نظر را دارند؛ اما این، تملیکی است که با چه سببی محقق می‌شود؟ به نظر می‌رسد که با سبب هبه باشد؛ یعنی یک تملیک هبه‌ای است. مانند آن است که چیزی را به خدا یا فلان فقیر هبه کند: «لِلَّهِ عَلَيَّ أَنْ هَذَا لَزِيدٍ»؛ این هبه است. لذا فرموده‌اند: مانند هبه، مشروط به آن شروط است.

عرض ما این است که خیر، «لِلَّهِ عَلَيَّ» صیغه تملیک نیست.

اساساً ما در حقوق، یک مطلب بسیار مهم داریم و آن اینکه چه کسی حق الزام دارد؟ چه کسی می‌تواند دیگری را به کاری ملزم سازد، به‌گونه‌ای که آن کار بر او واجب شود و اگر انجامش ندهد، مستحق کیفر باشد؟ گفته می‌شود: مردم خودشان حق ندارند چیزی را برای دیگری الزام کنند. مثلاً من پیام و بگویم: تو باید این کار را بکنی. تنها کسی که می‌تواند الزام کند کیست؟ آن کسی که فوق است؛ یعنی یک اراده برتر می‌خواهد. اراده‌های همسان نمی‌توانند الزام‌آور باشند. درون مایه الزام چیست؟ الزام، خود، برتری را می‌رساند. وقتی می‌گویید «من می‌گویم تو باید چنین کنی»، درون مایه این الزام، القای این معناست که «من از تو برترم».

در اسلام می‌گوییم: برتری فقط از آن خداست. متکبر اوست. متعال اوست. «الله اکبر» می‌گوییم. هیچ‌کس برتر از دیگری نیست. حتی رسول ﷺ فی نفسه و بذاته، برتر از کسی نیست. همه در عبودیت یکسان هستند، إلا الله. فقط اوست که حق دارد برتر باشد. برتری، ردایی است که مخصوص ذات باری تعالی است. حتی خودم هم نمی‌توانم بر خودم چیزی را الزام کنم. انسان چه جایگاهی دارد که بر خود الزامی را وضع کند؟

لذا در بحث عقود و موثقی، ما این اشکال را بر حقوق غربی و اروپایی وارد می‌کنیم که چرا عقود، موثقی و قراردادهای می‌توانند الزام‌آور باشند؟ من با شخصی قراردادی می‌بندم، سپس می‌خواهم آن را نقض کنم. چرا نباید بتوانم قرارداد خود را بشکنم؟ اگر بگویید: «خب خودت، خود را الزام کرده‌ای!»، پاسخ می‌دهیم که من اگر می‌توانم الزام را بر خود تحمیل کنم،

پس می توانم آن را از خود بردارم. هیچ کس نمی تواند الزام ایجاد کند؛ نه بر دیگری و نه بر خود. کسی برتر از خودش نیست تا بتواند برای خودش الزام بیافریند.

بنابراین، اگر بخواهی خودت بر خودت چیزی را الزام کنی، باید چه کار کنی؟ «لِلَّهِ عَلَيَّ». خدا این اجازه را به تو داده است که با نسبت دادن به من (خدا)، کار خوبی را بر خودت واجب کنی. نکته اینکه در نذر، شرط رجحان عمل مندور اخذ شده، همین است. خداوند متعال می فرماید اگر کاری، کار خوبی است، می توانی با اجازه من آن کار را برای خودت واجب کنی؛ منتها باید بگویی: «لِلَّهِ عَلَيَّ». اگر این «لِلَّهِ عَلَيَّ» نباشد، نذر تو هیچ خاصیتی ندارد. این، نکته کار است. این «لِلَّهِ عَلَيَّ» یک «لِلَّهِ» مولوی است؛ یعنی خدای متعال به من این اجازه را داده که خودم بر خودم چیزی را برای خدا الزام کنم؛ الزامی که خدا آن را بر من تجویز و جاری کرده است. پس این تملیک نیست. آیا من خدا را مالک می کنم که این کار بر من لازم باشد؟ خیر، تملیک نیست؛ بلکه الزام است.

ما یک سری الزامات تکلیفیه داریم. اینکه الزام کنم کاری را به عنوان حکم تکلیفی. می گویم «لِلَّهِ عَلَيَّ أَنْ أَفْعَلَ كَذَا»؛ این می شود حکم تکلیفی و بر من واجب. حال آیا حکم وضعی را نیز می توانم بر خود الزام کنم؟ آیا از طریق این نوع الزام، می توانم حکم تکلیفی جعل کنم؟ که مثلاً «لِلَّهِ عَلَيَّ» که این ملک، از آن فلانی باشد، که یک حکم وضعی است. مسأله اینجاست. خوب دقت کنید.

ما می گوئیم بحث نذر نتیجه، در حقیقت به این باز می گردد که آیا من می توانم حکم وضعی را در نذر برای خدا قرار دهم یا خیر؟ پاسخ ما مثبت است؛ چرا که نه؟ آیا خدا می تواند حکم وضعی را مستقیماً انشاء کند یا نمی تواند؟ یا باید نخست حکم تکلیفی ایجاد کند و سپس بر مبنای آن، یک حکم وضعی منتزع شود؟ ما معتقدیم خدا می تواند یک حکم وضعی مستقل و مستقیم جعل کند. اگر من گفتم این حکم وضعی «لِلَّهِ عَلَيَّ»، چه مانعی دارد؟ «لِلَّهِ عَلَيَّ» که این مال، که اکنون مال من است، مال زید باشد. یعنی من در اینجا حکم وضعی را به اذن خدا بر خود بار می کنم، همان طور که می توانم حکم تکلیفی را به اذن خدا بر خود الزام کنم. لذا ما معتقدیم که نذر نتیجه صحیح است و اشکالی ندارد و از مقوله جعل حکم وضعی در کنار جعل حکم تکلیفی است. و این گونه نیست که گفته شود دو جعل با هم صورت گرفته است. تنها یک جعل بیشتر نیست. وقتی گفته می شود: «لِلَّهِ عَلَيَّ كَوْنُ هَذَا صَدَقَةً»، یک جعل بیشتر در کار نیست و آن، جعل «كَوْنُ هَذَا صَدَقَةً» است.

پرسشگر: ...

معظم له: در رابطه با حکم وضعی، مثلاً قانون می آید و می گوید: این ملک، از آن فلان شخص است. زوجیت را جعل می کند، ملکیت را جعل می کند.

ادامه سؤال پرسشگر: ...

معظم له: سببیت را چه کسی ایجاد می کند؟ بحث در مورد سببیت است. سبب که وجود دارد و همان خود نذر است. سبب هم که معلوم است؛ سبب، «كَوْنُ هَذَا صَدَقَةً» است. سببیت را چه کسی می خواهد به وجود بیاورد؟ شما با این «لِلَّهِ عَلَيَّ»، سببیت را درست می کنید، نه سبب را. حالا ادامه بحث ان شاء الله در جلسه آینده.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين